

آمریکا خروج از معاهده اقلیمی پاریس را به سازمان ملل اعلام کرد

آمریکا جمعه ۱۳ مرداد ماه رسماً خروج خود از معاهده اقلیمی پاریس را به سازمان ملل اعلام کرده است. به گزارش رویترز، وزارت خارجه آمریکا در بیانیه‌ای تأکید کرده است که تا پایان روند خروج از این معاهده هم‌چنان در جلسات تغییرات اقلیمی سازمان ملل شرکت خواهد کرد. این گزارش می‌افزاید، احتمالاً روند خروج آمریکا از معاهده پاریس سه سال به طول خواهد کشید. وزارت خارجه آمریکا در بیانیه خود تأکید کرده است که ایالات متحده از یک رویکرد متوازن یعنی سیاست‌هایی که باعث کاهش میزان آلاینده‌ها و هم‌زمان باعث رشد اقتصادی و تضمین امنیت انرژی می‌شوند، حمایت می‌کند. دونالد ترامپ، رییس‌جمهوری آمریکا، در راستای تحقق یکی از وعده‌های انتخاباتی خود در ۱۱ خرداد اعلام کرد که ایالات متحده از توافق آب‌وهوایی پاریس خارج می‌شود.

سال چهارم، یکشنبه، ۱۵ اسد، ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۶ اگست ۲۰۱۷

شماره ۱۴۳

افغانستان

هفته‌نامه

صدای مردم

گورستان‌ها مهمان تازه نمی‌پذیرند



که خلیل روشنگر

حالا که وضعیت بسیار ناگوار است و گورستان‌ها ظرفیت پذیرش برای میهمانان جدید ندارند، چه باید کرد؟ پاسخ این سوال بسیار دشوار است. گمان می‌شود سران حکومت وحدت ملی نیز پاسخی برای این سوال ندارند. البته علت آن هم این است که آن‌ها به مسأله امنیت، علی‌رغم شعارها و وعده‌های شان اولویت نمی‌دهند و تصمیم ندارند کار بنیادی برای غلبه بر بحران امنیت انجام دهند. اولویت فعلی سران حکومت وحدت ملی، تقسیم بی‌قاعده قدرت سیاسی و آرایش نیروهای اردو، پولیس و امنیت ملی بر اساس سهمیه‌بندی قومی است. آن‌ها به این نمی‌اندیشند که چگونه باید زیرساخت‌های اردو، پولیس و استخبارات احیا شود، بلکه به این فکر می‌کنند، که چگونه اردو، پولیس و استخبارات منفعل و شکننده را با رعایت اصل سهمیه‌بندی قومی ایجاد کرد و در صورت لزوم آن‌ها را در خدمت یک قوم خاص و یا یک هدف غیرملی و به شدت قومی بسیج کرد. این رویکرد سران حکومتی نه تنها دولت را به لحاظ اقتدار سیاسی نظامی به سمت استیصال کشیده است، که افراد ملکی و بی‌گناه را نیز به سمت مرگ ناخوشانه و بی‌سوءنیت داده و سبب تداوم فاجعه در کشور شده است.

منطقه میرزا اولنگ در ولایت سرپل به دست طالبان افتاد

مقامات محلی ولایت سرپل در شمال کشور می‌گویند کنترل منطقه میرزا اولنگ در ولایت سرپل به دست طالبان افتاده است. ذبیح الله امانی سخنگوی والی سرپل، دیروز شنبه ۱۴ اسد گفت: میرزا اولنگ منطقه استراتژیک و مهمی است که بخشی از ولسوالی صیاد این ولایت است و با مرکز ولایت؛ شهر سرپل بیست کیلومتر فاصله دارد. به گفته او، طالبان از دو روز به این سو حملات گسترده‌ای را در این منطقه راه اندازی کرده بودند و سرانجام حوالی ساعت سه نیمه شب گذشته به وقت محلی، کنترل منطقه را به دست گرفتند. او می‌گوید از تلفات دو طرف تا کنون آماری در دست نیست و درگیری در منطقه هنوز جریان دارد. به گفته آقای امانی، جنگجویان طالبان از ولایات همجوار؛ غور، فاریاب، جوزجان و بادغیس برای جنگ به این منطقه آمده‌اند.

تلاش‌های نیروهای امنیتی برای بازگیری این منطقه اکنون جریان دارد. طالبان نیز تأیید کرده که کنترل این منطقه را به دست گرفته است. سقوط منطقه میرزا اولنگ در حالی صورت می‌گیرد که در دو هفته اخیر دست‌کم سه ولسوالی در ولایات مختلف افغانستان به دست طالبان افتاد و دوباره نیروهای امنیتی کنترل آن را پس از چند روز به دست گرفتند.

دیدار هیئت نظامی افغان از پشاور

ارتش پاکستان می‌گوید که یک هیئت از ارتش افغانستان، روز جمعه از پشاور دیدار کرده است. در یک خبرنگار ارتش پاکستان آمده است که این هیئت هفت نفری به رهبری محمد زمان وزیری، فرمانده ۲۰۱ سیلاب با مقام‌های نظامی پاکستان در پشاور دیدار کردند. خبرنگار می‌افزاید که این هیئت در دیدار با مقام‌های پاکستانی در باره مسایل دوجانبه، پیکار با هراس افگنی و میکانیزم اداره درست مرزها گفت و گو کرده است.

این درحالی است که پاکستان ایجاد سیم خاردار و پاسگاه‌ها را در امتداد خط دیورند آغاز کرده است، اما مقام‌های افغان می‌گویند که پاکستان در برخی جاها این تاسیسات را در خاک افغانستان ایجاد کرده است. در این سفر، هیات اعزامی افغانستان با قومندان قول اردوی ۱۱ پاکستان در ایالت پشتونخواه در شهر پشاور دیدار نموده و روی مسایل مربوط به اطراف خط دیورند با هم گفتگو کردند. حصار کشی ارتش پاکستان در اطراف خط فرضی دیورند، پرتاب‌های موشکی نظامیان پاکستانی در خاک افغانستان و پیکار مشترک با هراس افگنی محور این گفتگوها بوده است.

داد شرکای قدرت از انحصار حکومت ارگ؛ به کسی امتیاز نمی‌دهیم

نسیم نظری



این حلقه با استفاده از این فرصت می‌خواست حساسیت‌های درون قومی حلقه‌ی ارگ را از میان بردارد. اما طرف دیگر سکه، بحث قدرت محوری و انحصار گرایی یا به تعبیر واضح‌تر حذف سیستماتیک عناصر فعال و متحرک سیاسی از ساختارهای تصمیم‌گیری و لانه‌های فرماندهی، چون جنرال دوستم بود، که سابقه‌ی طولانی و تجربه‌ی کافی از بستر سیاست افغانستان داشته و جریان‌های تصمیم‌گیر را به صورت دقیق شناسایی و تحلیل می‌تواند و هم‌چنین از پایگاه مستحکم و وزین مردمی در صفحات شمال کشور برخوردار است. هدف ارگ برای به حاشیه راندن رقبا از میز تصمیم‌گیری و تبدیل نمودن آن‌ها به شریان‌های غیر فعال و فاقد هویت مردمی هرچند نتوانست به صورت اساسی به هدف خود نایل آید، اما با رفتن جنرال دوستم به ترکیه تا حدودی به خوش‌بینی های حکومت افزوده شد.

بعد از پیچیدگی روابط جنرال دوستم معاون اول ریاست‌جمهوری با حلقه‌ی ارگ و احاله‌ی دوسیه‌ای او به لوی ژانوالی جهت بررسی هر چه بهتر و تطبیق عدالت توسط مسئولان قضایی، رییس‌جمهور و تیم همراهش با این عمل خود توانست، حجه‌ی عظیمی از فشارهای سیاسی را متوقف و برای احیای هویت مجموعه‌ی شان دست به کار شوند.

مجموعه‌ی ارگ با این بینش، که با فرستادن دوسیه‌ی جنرال دوستم به لوی ژانوالی، آن‌ها به راحتی و با خیال آسوده به کار شان با پست خالی معاونت اول ادامه می‌دهند، می‌خواست دو هدف اساسی را دنبال نماید. هدف اول؛ بحث احیای مجدد هویت حلقه‌ی ارگ، که با وجود جنرال دوستم در میان یک بخش از مردم، مخدوش و معیوب شده بود،

مرکز گرایی و مرکز ستیزی

روستایی



تا لایه‌ها و گروه‌های اجتماعی گسترده با اطمینان خاطر بیش‌تر مرکزیت را به پاسخ‌دهی مجبور سازند. این لایه‌ی نو ظهور را علاوه بر پایه‌ی اجتماعی هم‌تبارانش، قوانین ملی و بین‌المللی که زیر فشار نیاز داخلی و اقلیت کشورهای ذی‌نفع به میان آمده، هم مدد می‌رساند.

در بخش قانون سازی، این تمرکز، زیر فشار قوه‌ی قانون‌ساز بیمار و فاسد قرار داشته و روحانیون متنفذ و باورمند در هماهنگی با تمرکزگرایان هم، همانند گذشته در امر قوه‌ی قضائیه چندین سهم موثر نمی‌تواند داشته باشد. حقوق سران قدرت‌مند قبایل و اعیان چادر نشین و کوچی، که در گذشته به شکل عرفی رعایت می‌شد، در این روزها زیر فشار افکار عامه و حامیان حقوق بشری، آن جای‌گاه پیشین را ندارد.

دستگاه دولتی که در عهد هوتکی‌ها «۱۷۰۹م» پایه‌گذاری شده بود، پس از شکل‌گیری حکومت وحدت ملی مورد بازبینی قرار گرفته و از نو اصلاح و بازسازی شده است. در این بازنگری تلاش برای تمرکز قدرت که از خصوصیات تاریخی حاکمیت‌های پیشین بود، به دقت تمام آسیب‌شناسی گردیده و مبتنی بر نیاز زمان طراحی شده است.

این دستگاه که در گذشته به وسیله‌ی قوت‌های غیر متمرکز زیر فشار گذاشته می‌شد. در این اواخر بنا به رشد مناسبات اقتصادی و ظهور لایه‌ها و طبقات جدید و اما امتیازطلب، بیش‌تر از پیش فشار داده می‌شود. نفوذ این لایه‌های نو ظهور، که از درون قطعات لشکری و نظام امنیتی کشور آغاز و تا اقصا نقاط شهرها و روستاها را پوشش می‌دهند، سبب گردیده،

گپ مردم



مسوولیت حکومت، تنها غم‌شریکی با خانواده‌های قربانیان نیست

امیر پناهیان

وضعیت بد امنیتی نشان‌دهنده‌ای این واقعیت است، که دامنه‌ی جنگ و خشونت در کشور، به شدت افزایش یافته است. در سال‌های گذشته، معمولن، ولایت‌های جنوب و جنوب‌شرقی کشور گواهِ جنگ بود، اما در طول دو سه سال پسین، حوزه‌ی جنگ گسترش قابل ملاحظه یافته و به نواحی مختلف کشور پخش شده است. در کنار گسترش حوزه‌های جنگی، افراطیت دینی و حملات مرگ‌بار تروریستی، مشکل دیگری است که امنیت عمومی و ثبات سیاسی اجتماع این سرزمین را با خطر جدی مواجه کرده است.

این در حالی است، که حکومت وحدت‌ملی از یک طرف تحت فشار شدید مخالفان سیاسی خود قرار دارد و از سوی دیگر در جبهات جنگ با شورشیان مخالف مسلح دولت در جنگ و نبرد است. در طی دوامه اخیر هم بازار ائتلاف‌های سیاسی گرم بود و هم شورشیان مسلح، در ولایت‌های شمال و جنوب کشور دست به حملات گسترده زدند. در کنار این حملات، بزرگ‌شهرهای کشور و اماکن دینی-مذهبی مورد حملات تروریستی قرار گرفت و صدها شهروند کشور جان و مال خود را از دست دادند. در آخرین مورد این سلسله حملات تروریستی، حمله بر مسجد جوادیه در ولایت هرات بود، که در آن نزدیک به سی تن جان باختند و بیشتر از ۶۴ تن دیگر زخمی شدند.

در این میان آنچه جای بحث دارد، بی‌برنامگی و نبود استراتژی منظم جنگی در دست‌گاه حکومت وحدت‌ملی است. حکومت نه تنها به طرح استراتژی جنگ، اقدام نمی‌کند، بلکه با خاک‌زدن به چشم مردم و انداختن جنگ به دوش استخبارات منطقه، بی‌کفایتی خودش را انکار می‌نماید و با ترسیم وضعیت بدتر و خون‌بارتر، فرصت اعتراض عمومی را از شهروندان می‌گیرد. درست است، که جنگ کشور پهلوهای بیرونی دارد، اما انداختن تمامی تقصیرها به گردن حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای تروریسم، به معنی این نیست، که حکومت وحدت‌ملی هیچ‌گونه مسوولیتی در قبال امنیت جان، مال و زندگی مردم ندارد. اگر ریاست‌جمهوری و شورای امنیت‌ملی باید بدانند، هر اتفاقی که می‌افتد، قبل از هر نهاد دیگر، خود این‌ها مسوول اند، بنابراین مسوولیت حکومت، تنها به تقبیح حملات تروریستی و دعوت مردم به آرامش و یکپارچگی خلاصه نمی‌شود. حداقل انتظار مردم این است، که سران حکومت قبل از این‌که خون مردم بریزد، چاره اندیشی کند و جلو ریختن خون شهروندان را بگیرد، نه این‌که با اشتراک در تشییع جنازه‌های قربانیان، تحت عنوان غم‌شریکی با خانواده‌های جان‌باختگان، به دنبال مهار نارضایتی عمومی که ممکن است برای نظام گران تمام شود، باشد.

بدون شک آنچه در این سرزمین کمتر به آن بها داده شده، حق حیات است، در حالی‌که حق حیات، مهم‌ترین حق، در میان حقوق بشری محسوب می‌شود. مصروف‌ساختن ذهن مردم به این‌که چگونه بتوان از گزند انتحار و انفجار در امان ماند، نابخشودنی‌ترین کاری است که حکومت وحدت‌ملی به آن مبادرت می‌ورزد. درگیرکردن عمدی ذهن و روان مردم با جنگ، هیچ معنی غیر از این ندارد، که حکومت با دور زدن اساسی‌ترین حق بشری، که حق حیات است، می‌خواهد با تیره‌ی خودش، از یک‌سو خشم عمومی را مهار نماید و از سوی دیگر زمینه‌ی دوام خودش را به وجود بیاورد. بنابراین سوالی که این‌جا مطرح می‌شود این است، که اگر واقعن حکومت وحدت‌ملی، خودش را یک حکومت مشروع و برخواسته از آرای مردم می‌داند، چطور می‌تواند با فرونشاندن صدای مردم، روی خون شهروندان پا بگذارد و خود را فرا بکشد؟

اساسن در سایه‌ای دموکراسی، پاس‌داری از ارزش‌های انسانی حرف اول را می‌زند، نه سیاست آمیخته با فریب و نیرنگ. لذا اگر حکومت وحدت‌ملی واقعن کم‌ترین پای‌بندی به اصول و اساسات دموکراسی دارد، باید با واقع‌بینی تمام، در برابر خواست‌های مردم پاسخ ارائه کند، نه این‌که با ترفند و نیرنگ به دنبال تیره‌ی دم و دست‌گاه خودش باشد.

گورستان‌ها مهمان تازه نمی‌پذیرند

بنگاه‌های دینی-آیینی به وقوع پیوست، حاصل این اتفاقات هم مرگ‌دها غیرنظامی، مردم بی‌گناه و نمازگزار بوده است. ضمن آن که چندین ولسوالی و صدها پوسته‌ی امنیتی از شروع ماه حمل تا کنون به دست دشمن سقوط کرده و هزاران سرباز و پولیس ملی کشته و زخمی شده‌اند. وقوع این حوادث اگرچه برای مردم و دولت بسیار پرهزینه و سنگین بوده است ولی برای گروه‌های تروریستی مایه‌ی غرور و مباحات و دست‌آوردی بزرگ و چشم‌گیر.

در شرایط فعلی، ابتکار عمل به دست گروه‌های تروریستی است. نیروهای دولتی در فاز دفاعی و واکنشی قرار دارند؛ اگرچه در این فاز هم ناکام ظاهر می‌شوند. گروه‌های تروریستی هر روز از میان مردم قربانی می‌گیرند و در خانه‌های شان گلیم غم پهن می‌کنند. اما مسوولان دولتی و نیروهای امنیتی دفاعی صرفن نظاره‌گر صحنه هستند و در موقعیت‌های مخاطره‌آمیز هم تنها به جان خود می‌اندیشند. با این حال، این تنها مردم بی‌دفاع و ملکی هستند، که باید هر روز جنازه به دوش بکشند و یک‌سره قبر بکنند و فاتحه‌خوانی کنند. با وجودی که سیل اشک در چشمان مردم خشکیده است و قلب شان در سوگ از دست دادن عزیزان و وابستگان شان از حرکت بازایستاده است، رهبری حکومت، برای پایان دادن به این فجایع هولناک، اندک تکانی به خود نمی‌دهد و کاری برای غلبه بر این وضعیت اسفبار انجام نمی‌دهد. تنها کاری که پس از وقوع هر حادثه شاهد آن هستیم، شرکت سیل‌آسای مقام‌ها در مراسم فاتحه‌خوانی و اعلام غم‌شریکی با خانواده‌های قربانیان و هم‌چنان تقبیح مکرر حملات تروریستی دشمن است. آیا با این کارها می‌شود زخم‌های مردم را مرهم شد و امنیت از دست‌رفته‌ی آن‌ها را برگرداند؟ مسلم است، نه.

حالا که وضعیت بسیار ناگوار است و گورستان‌ها ظرفیت پذیرش برای میهمانان جدید ندارند، چه باید کرد؟ پاسخ این سوال بسیار دشوار است. گمان می‌شود سران حکومت وحدت ملی نیز پاسخی برای این سوال ندارند. البته علت آن هم این است که آن‌ها به مسأله‌ی امنیت، علی‌رغم شعارها و وعده‌های شان اولویت نمی‌دهند و تصمیم ندارند کار بنیادی برای غلبه بر بحران امنیت انجام دهند. اولویت فعلی سران حکومت وحدت ملی، تقسیم بی‌قاعده‌ی قدرت سیاسی و آرایش نیروهای اردو، پولیس و امنیت ملی بر اساس سهمیه‌بندی قومی است. آن‌ها به

این نمی‌اندیشند که چگونه باید زیرساخت‌های اردو، پولیس و استخبارات احیا شود، بل که به این فکر می‌کنند، که چگونه اردو، پولیس و استخبارات منفعل و شکننده را با رعایت اصل سهمیه‌بندی قومی ایجاد کرد و در صورت لزوم آن‌ها را در خدمت یک قوم خاص و یا یک هدف غیرملی و به شدت قومی بسیج کرد. این روی کرد سران حکومتی نه تنها دولت را به لحاظ اقتدار سیاسی نظامی به سمت استیصال کشیده است، که افراد ملکی و بی‌گناه را نیز به سمت مرگ ناخواسته و زودرس سوق داده و سبب تاووم فاجعه در کشور شده است.

در شرایطی که نعره و تکبیر گروه‌های تروریستی نزدیک است گوش ارگ را نیز کر کند، بهتر است راهکارهای نظامی و امنیتی مورد بازنگری و غور مجدد قرار گیرد. تا این جای کار، نه جابه‌جایی‌های امنیتی ارمغان‌آور امنیت بوده است و نه هم بلوف‌های فیسبوکی منتج به آرامش روحی مردم شده است. به همین سان، سرک‌کشی‌های عوام‌فریبانه‌ی غنی هم نتوانسته است انضباط لازم در سکتورهای دفاعی، امنیتی و استخباراتی را به دنبال داشته باشد. بنابراین، بهترین کار این است، که سران حکومت چشم‌های شان را برای دیدن درد و الم مردم باز کنند و تلاش دشمن برای سقوط دولت را جدی بگیرند. حتا اگر دولت هم در معرض سقوط قرار نداشته باشد، بر رهبران سیاسی حکومت است، فواره‌های خون در کشور را نادیده نگیرند و برای جلوگیری از تاووم کشتارهای مردم بی‌دفاع و ملکی چاره‌سنجی کنند. این وظیفه‌ی آن‌هاست و هیچ عذری در این باره قابل بخشش نیست. به دنبال آن، باید راه‌کارهای امنیتی از نو تعریف و مطابق تغییراتی که در وضعیت جنگی در کشور به میان آمده است، اصلاح و کارآمد شود. تکرار نسخه‌های امنیتی گذشته، کشور را به سمت پرت‌گاه می‌برد و این کابوسی است که نباید به واقعیت پیوندند. هرگاه دولت نتواند استراتژی‌های جنگ و صلح خود را بازنگری و اصلاح کند و ابتکار جنگ را بر عهده بگیرد، مسلم است اوضاع به نفع دشمن تغییر خواهد کرد و از کشته‌های مردم بی‌گناه، پشته‌ها ساخته خواهد شد؛ اتفاق ناخوشایندی که هم اکنون در حال وقوع است. در آن صورت، جای سران حکومت وحدت ملی نه در ارگ و سپیدار که پشت میله‌های زندان و یا هم جهنمی خواهد بود که خود آن‌ها مسوول ایجاد آن هستند.

امسال، در فاصله‌ی دو ماه، دو سفارت‌خانه‌ی کشورهای خارجی در کابل هدف حملات مرگ‌بار تروریستی و انفجاری قرار گرفتند؛

سفارت آلمان در کابل به تاریخ ۱۰ جوزا و سفارت عراق در همین شهر به تاریخ ۹ اسد. در این حملات، ضمن آن‌که خسارات هنگفت مالی

به دکان‌داران، پیشه‌وران و صنعت‌کاران وارد شد، ده‌ها فرد ملکی و نظامی نیز کشته و زخمی شدند. در کنار این دو رخ‌داد مرگ‌بار که

هدف آن‌ها مراکز دیپلماتیک کشورهای خارجی در افغانستان بود، چندین حمله‌ی مرگ‌بار و هدف‌مند تروریستی به تجمعات مردمی و

بنگاه‌های دینی-آیینی به وقوع پیوست، حاصل این اتفاقات هم مرگ‌دها غیرنظامی، مردم بی‌گناه و نمازگزار بوده است. ضمن آن‌که

چندین ولسوالی و صدها پوسته‌ی امنیتی از شروع ماه حمل تا کنون به دست دشمن سقوط کرده و هزاران سرباز و پولیس ملی کشته

و زخمی شده‌اند. وقوع این حوادث اگرچه برای مردم و دولت بسیار پرهزینه و سنگین بوده است ولی برای گروه‌های تروریستی مایه‌ی

غرور و مباحات و دست‌آوردی بزرگ و چشم‌گیر.

برگی از تاریخ

قتل سفیر آمریکا و توسعه‌ی شورش در کشور

"پس از زدیدن و کشتن سفیر آمریکا «آدولف دابز» مشکلات فراوانی برای دولت کابل فراهم شد. این عمل نه تنها نشان داد که در قلب کابل امنیت وجود ندارد، که قتل سفیر موجب قطع روابط آمریکا با افغانستان گردید. تا آن زمان آمریکا مانند سایر کشورهای غربی که با افغانستان سر و کار داشتند، سیاست احتیاط را نسبت به افغانستان پی گرفته بود، اما به کمک‌های خود، در برابر برنامه‌های از پیش تعیین شده کاملن ادامه می‌داد و چندان توجهی به گرایش دولت تره‌کی به مسکو نداشت. هم‌چنین، آمریکایی‌ها به شعارها و فریادهای ضد امپریالیسم آمریکا بی‌اعتنا بودند.

سفیر آمریکا در روز «چهاردهم فبروری ۱۹۷۹م» توسط چهار نفر از افراد مربوط به دسته‌ی ستم ملی که از چپ‌های طرفدار مائو «چه‌گواریست» بودند و مرکز آن‌ها در مشرق افغانستان است زدیده شد. آن‌ها قصد داشتند سفیر آمریکا را با بعضی از اعضای خود که در زندان بودند مبادله کنند و مخصوصن علاقه‌مند به آزاد کردن بحرال‌الدین باعث بودند. بحرال‌الدین باعث در بدخشان شهرت داشت و او را شخصیتی هم‌چون چه‌گوارا می‌دانستند. این اقدام به سرعت جنبه‌ی تراژدی به خود گرفت، زیرا تروریست‌ها و سفیر آمریکا با هم به وسیله‌ی گلوله کشته شدند. افراد پلیس افغانستان در صدد بودند که اتاق محل زندانی شدن سفیر را در هتل کابل به زور تصرف کنند و در نتیجه تیراندازی شروع شد و سفیر و تروریست‌ها «هر دو» کشته شدند.

مسئولیت این عمل به گردن پلیس افغانستان و مستشاران شوروی گذاشته شد، اما مامورین آمریکا در کابل از آن بیشتر عصبانی شده بودند، که در این عملیات ظریف برای نجات جان «دابز» با آن‌ها مشورت نشده بود. بسیاری از مردم تصرف و حشیانه‌ی اتاق هتل را مورد انتقاد قرار دادند و بعضی معتقد بودند این کار با توطئه‌ی افغان‌ها یا روس‌ها و یا هر دو انجام شده است. تا بدین وسیله سفیر آمریکا را که فوق‌العاده در امور افغانستان وارد بود از بین ببرند.

در نتیجه‌ی ناخرسندی آمریکا و سوءظن آن‌ها، سفیر جدیدی برای کابل فرستاده نشد در حالی‌که برنامه‌ی کمک آمریکایی برای سال «۱۹۷۹م» که قرار بود ۲۵ میلیون دلار باشد به میزان ۸۰ درصد کاسته شد. کمک رسمی آمریکا به افغانستان در سال «۱۹۷۸م» مبلغ ۲۷ میلیون دلار بود. کاهش کمک مالی آمریکا موجب شد که برنامه‌ی هلمند_دره‌ی ارغنداب که آمریکا در آن سرمایه‌گذاری بسیاری کرده بود ناتمام بماند.

تراژدی «دابز» موجب شد، که سیاستمداران متفکر کابل برای اولین بار قدرت دولت تره‌کی را مورد تردید قرار دهند، زیرا وقتی‌که در مرکز کابل، دولت قدرت حفظ امنیت نداشته باشد، چه‌گونه خواهد توانست در شهرستان‌ها قدرت خود را اعمال کند؟ به علاوه این عمل به موقع بود و گویای این مطلب که مقاومت در برابر حکومت تره‌کی شروع شده است و مصمصمانه ادامه خواهد یافت. مخالفت‌ها از چپ و هم‌چنین از راست بود.

پس از آن، شورش به همه‌جا سرایت می‌کند و شهرهای اصلی «کابل در ماه جون» و تمام ولایات را فرا می‌گیرد. امین که به تدریج تمام حکومت را قبضه کرده است در «۲۷ مارچ ۱۹۷۹م» توسط تره‌کی به نخست وزیر منصوب می‌شود؛ ولی بحران حاکم بین این دو نفر شدت بیشتری می‌یابد. تره‌کی که مقامات شوروی از او حمایت می‌کنند تصمیم می‌گیرد دو شاخه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را مجدداً با هم آشتی دهد و دست امین را از قدرت کوتاه کند، ولی در حقیقت این پرزیدنت تره‌کی است، که روز «دهم سپتامبر ۱۹۷۹م» توسط امین حذف می‌شود، در حالی‌که که شایع شده بود شوروی‌ها همه‌ی تلاش خود را برای رسیدن به هدفی عکس این واقعه به کار گرفته بودند. به موجب اعلامیه‌ی رسمی دولت، تره‌کی «در پی یک بیماری طولانی» درگذشته است.^۲

منبع ۱: افغانستان در زیر سلطه‌ی شوروی، آنتونی هی من، ترجمه، اسدالله طاهری، ۱۳۶۵، صص ۱۴۳-۱۴۵.
منبع ۲: جنگ افغانستان- دخالت شوروی و نهضت مقاومت، آندره بریگو و اولیویه روا، ترجمه، ابوالحسن سروقد مقدم، نشر، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۶۴

جریان سال‌های اخیر نشان داد، که این‌گونه تلاش در اذهان آگاه و شعور بیدار جامعه تأثیر چندان ندارد. در گذشته تحکیم قدرت در مرکز سبب می‌شد، تا مقاومت در اطراف به زودی سرکوب و نابود گردد، اما حال به هر اندازه مرکز روی تمرکز تلاش می‌نماید، مدارها مقاومت بیش‌تر نشان داده و مرکز را به چالش جدی مواجه می‌سازد.

در وضعیت که تمام کاسه و کوزه، روی فرقی تمامیت‌خواهان در مرکز شکسته می‌شود، اعیان روستایی برای جلب توده‌های ناراض و روستائیان رنج‌دیده چندان به القا و تحریک جدی نیاز ندارند، تمامیت‌خواهی قدرت به شکل خود به خودی واکنش جمعی ایجاد کرده و در جهت خواست اعیان مسلط بر اوضاع حرکت می‌کند. ابزار دفاعی دولت همانا ادارات ملکی و نظامی آن در روستا هاست، این دو رکن اساسی دولت، که با فساد و بدنامی بی‌نظیر مواجه می‌باشد، در هر جا سر و پایش ظاهر می‌گردد، با تولید فساد و نابرابری، اعیان ناراض را در مقابل نظم حاکم و مسلط بر مرکز کمک می‌کند.

از آن‌رو سرتاسر خبرهای رسانه‌های کشور، مملو از مقاومت است. مقاومت در مقابل مرکزیت تمامیت‌خواه و انحصار طلب. این مقاومت که گه‌گاهی به شکل جنبش‌های اعتراضی و آن‌هم در سطح میلیونی تبارز می‌نماید، خود کامگان به جای آن‌که سر عقل آمده و برنامه‌ی عقلانی برای رفع بن‌بست طراحی نمایند، به عصبیت و بی‌رحمی کشانده و با ریختن خون بی‌گناهان منازعه میان مرکز و مدارها را پیچیده‌تر از روز پیش می‌نماید.

ادامه دارد...

مرکز گرایی و مرکز...

ملاکان قدیم، زیر نام و عناوین مختلف است، بنا به امتیازطلبی رهبران سودجو و معامله‌گر گروه‌های مزدور، هیچ گاه نمی‌تواند تمایلات و نیازهای مشروع و نامشروع آن نیروها را ارضا نماید.

امیازات سیاسی، دیگر موروثی نیست، بر مبنای اصول و موازین قوانین نو، در این کشور هیچ فردی نمی‌تواند، برای بار سوم به ریاست جمهوری خود را کاندید نماید، اگر چند سردمدار نظام با تقرر پسران به جای پدران، تمایل جدی دارد، تا پدرانِ آزمند و حریص به قدرت را تطمیع نماید، اما این تطمیع هزینه‌ی گزاف می‌خواهد، که در آن میان اقتناع افکار عامه در توجیه این حرکت، کار آسان نیست. این عوامل سبب شده، که امروز افغانستان تقریباً همانند پسران امیر دوست‌محمد، میان چند افراد قدرت‌مند به شکل اقطاع و تیول تقسیم شده باشد. اما سران این اقطاع و تیول اکثریت آن فرزندان غنی و عبدالله نیست. این قدرت‌مندان خود را هم‌سنگ کارگزاران مرکزی دانسته و با همان وزنه با رقبای شان و یا رعایای شان برخورد و امر ونهی می‌نمایند. این موضوع به گونه‌ی جدی شکنندگی تمرکز قدرت را عریان می‌سازد. اگر در قرن «۱۹م» پسران سردار پاینده‌خان، این جغرافیا را غارت و چپاول می‌کرد، در این روزها چپاول‌گران به قوم و تبار گوناگون تعلق خونی دارند.

امروز برای حکام تمامیت‌خواه، هرگز مقدر نیست، تا بر مبنای ملحوظات سیاسی، شخص و یا جامعه‌ای را تکفیر و حتا توهین نماید، کلید توهین و تکفیر حتا از دست مراجع ذی‌نفوذ مذهبی هم افتیده است. تلاش‌های چند ساله‌ی گروه‌های تکفیری در ایجاد جنگ‌های مذهبی و قومی در

دادِ شرکای قدرت از انحصار...

نبرده و شورای ائتلاف برای نجات افغانستان، کماکان به قوت خود باقی است. در گردهمایی روز سه شنبه‌ی هفته گذشته در بلخ، محمد محقق، عضو این ائتلاف و معاون دوم ریاست اجراییه، خطاب به حکومت گفت؛ اگر به خواسته‌های شورای ائتلاف برای نجات افغانستان توجه نه نماید، آنان با نفوذ مردمی که دارند و ابزارهای موجود، دیگر قادر اند که مطالبات شان را بستانند/بگیرند. او تأکید کرد، که این جریان در صدد براندازی نظام در افغانستان نبوده، بل که اصلاح و آزادی و برقراری عدالت در ساختارهای تصمیم‌گیری را خواستار اند. آقای محقق اشاره نمود، که سکنداران نظام در مدیریت کشور ناکام بوده و بحران، کلیت نظام را فراگرفته و اگر کاری نه شود، شرایط را به گونه دیگری مبدل می‌سازد. او در

ادامه‌ی سخنان‌اش افزود، که تنها در سه تا چهار ولایت امنیت نسبی برقرار بوده و سایر ولایات به گونه‌ی مستقیم و غیرمستقیم در اختیار گروه‌های تروریستی بوده و جان و مال مردم در خطر است. هم‌چنین عطا محمد نور والی بلخ و عضو دیگر این ائتلاف ابراز داشت؛ که این ساختار به هیچ وجه نمی‌تواند پاسخگوی حجم عظیم از چالش‌های موجود باشد. به باور وی، شریان‌های قدرت و نهادهای مهم امنیتی و سیاسی با فساد گسترده دست و پنجه نرم می‌کند و مصالح‌علیای ملی مطمح نظر آن‌ها

تکیه روی شایسته‌سالاری و حقوق شهروندی برابر، که قوانین و حقوق مدنی کشور روی آن تأکید جدی نموده، عرصه‌ی انتخاب عناصر هم‌تبار را غرض رهبری نیروهای امنیتی برای حاکمان مغرض و تمامیت‌خواه به گونه‌ی جدی تنگ کرده است. وابستگی شدید اقتصادی اعیان قبایل و روحانیون عالی مقام، که در گذشته به گونه‌ی فرا قانونی توسط معاش مستمری حفظ می‌گردید، پس از شکل‌گیری ادارات مدرن دولتی، بهانه و توجیه برای آن گونه حمایت تولید نمی‌تواند.

امروز، دیگر چون گذشته حکم رییس دولت، توسط یک مفتی و یا قاضی اجیر و وابسته به دربار، گاهن تأیید نمی‌گردد، مجاری حقوقی برای تأیید احکام جایز و ناجایز آن چنان پیچیده گردیده، که از محکمه‌ی عالی تا مجلس و نهادهای مدنی و اجتماعی را ناگذیر است، طی مراحل نماید. اراضی کشور که پیش از این در نگاه قوانین اراضی سلطانی بود، در این زمانه در دست زورمندان و گروه‌های قدرت‌مند مافیایی دست به دست می‌شود.

درست است، که وصول مالیات وجود دارد، اما توزیع این مالیات، حداقل در بستر قانون بیمار کشور، توانسته جلو ریخت و پاشی دربار راه، که در گذشته به گونه‌ی بی‌حساب از کیسه‌ی خلیفه آن‌را به کسی می‌بخشید، کارکرد ندارد. دست‌گاه با وجود آن‌که خودکامه، مستبدلاری و تمامیت‌خواه است، اما هیچ‌گاه نمی‌تواند، همانند سلطان مستبد، جامعه را مجبور به تأدیه‌ی باج، خراج، جزیه، عشر و زکات، مصادره و انواع اخاذی دیگر نماید. این دست‌گاه، که در صدد تولید اردوی مشابه به اردوی فتودالان و

اما جنرال دوستم با رفتن به انقره زمینه‌ی یک ائتلاف جدید را فراهم نمود، که در نفس خود کم سابقه بوده و از قدرت لابی‌گری بالای برخوردار می‌باشد. معاون اول ریاست جمهوری با تیم کاری خود برای ایجاد بستر اعتراضی‌اش به سراخ عناصری رفت، که در داخل ساختار نظام بوده اما به هیچ وجه از ساختار راضی نیست. کسانی مثل محمد محقق معاون دوم ریاست اجراییه و عطا محمد نور والی بلخ با ترسیم خطوط مشترک سیاسی و مطالبه‌ی برخواسته از منافع مشترک در کنار جنرال دوستم ایستادند و ائتلاف جدیدی را با رنگ و لعاب خاص به نام «شورای ائتلاف برای نجات افغانستان» پایه‌ریزی نمودند.

رهبران شمال با ایجاد این ائتلاف در صدد احیای مجدد هویت سیاسی و مردمی شان برآمدند و از طریق ابزارهای مردمی بالای حکومت تاختند. هفته‌ی قبل اولین گردهمایی این ائتلاف در بلخ شکل گرفت و چهره‌های شاخص آن هر یک پس از دیگری حکومت را به نقض قانون و بی‌عدالتی متهم نمودند.

هرچند این گردهمایی با حاشیه‌های زیادی روبرو بود و در پشت پرده، حکومت تلاش نمود تا از طریق مسیرهای دیپلماتیک آن‌ها را راضی به عقب نشینی نماید، اما به نظر می‌رسد، این چانه‌زنی‌ها و گفت‌وگوها، ره به جای

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان" از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر‌دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۱۵ اسد ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۶ اگست ۲۰۱۷

شماره‌ی ۱۴۳

خودشیفتگی مذبوحانه‌ی قومی و چشم‌انداز ملت و دولت ملی مدرن در افغانستان



احساس

اگر ملت شهروندی را به عنوان یکی از پدیده‌های ایجاد کننده‌ی دولت‌های ملی مدرن بدانیم، ملت شهروندی به عنوان یکی از پدیده‌های اجتماعی-سیاسی، به مراتب فراگیرتر از حوزه‌های تباری، نژادی، مذهبی و زبانی معنی و مفهوم پیدا می‌کند. در صورتی که ملت شهروندی شکل نه‌گیرد و احساسات قومی-تباری برجسته‌تر از احساسات ملی باشد، هیچ‌گاهی دولت ملی مدرن شکل نمی‌گیرد. آنچه ما در افغانستان شاهد آن هستیم، همین مسئله است، که انسان افغانستان هنوز در گذار از ساختارهای سنتی به ساختارها و روابط مدرن موفق نبوده‌اند، بل که انسان این سرزمین در متن یک هویت تباری سنتی به جای هویت ملی، گیر افتاده است و فکر می‌کند، که هیچ هویتی بیرون از هویت تبار و قوم وجود ندارد. چنین پندار اشتباه و آمیخته با عصبیت تباری، باعث شده است، که مردم افغانستان به ملت و دولت ملی مدرن نرسد، به همین خاطر است، که انسان این سرزمین هنوز نه توانسته است، از باورهای تباری به باورهای ملی عبور کند و تحت یک چتر بزرگ و همه شمول، به نام ملت و دولت جمع شود. پدیده‌های اجتماعی و اتفاقات تاریخی در این سرزمین در متن چنین نگاه و باور سنتی معنی و مفهوم پیدا کرده است، بنابر همین دلیل، باورهای نژاد پرستانه و قبیله‌محور، پر جذبه‌ترین و جالب‌ترین باور ممکن در این سرزمین است، باور که گیرافتادگی در کام هویت تباری و قومی را بازتاب می‌دهد. وقتی مبنای تفکر و اندیشه‌ی انسان افغانستان تبارمحور و قوم‌گرایانه باشد، چنین انسان چگونه می‌تواند به مثابه‌ی انسان سوژه، فارغ از باورهای سنتی تباری بیندیشد؟ و به عنوان فاعل مختار، مرزهای قومی را در نوردد و در سایه‌ی یک تفکر باز، نگاه‌اش را نسبت به پدیده‌های اجتماعی و سیاسی، انسانی نماید.

یکی از شاخصه‌های گذشته و عدالت‌ستیزانه‌ی جامعه و مردم افغانستان، برتری طلبی قومی-آمیخته با عصبیت و انتقام است. کم‌تر انسان افغانستانی را می‌توان یافت، که احساس خصومت و عناد نسبت به انسان و تبار دیگر نه داشته باشد. این روزها، نمودهای عینی از چنین عصبیت را در رسانه‌های اجتماعی به وضوح دیده می‌توانیم، که به کدام پیمان، انسان متعلق به یک تبار، با بلوف و ظاهرسازی به انسان تبار دیگر، احساس برتری خود و تبار خود را به نمایش می‌گذارد، تا نشان دهد که تبار و شخصیت قوی‌تر و به‌تر از دیگران دارد. در نگاه انسان افغانستانی، مطلوب‌بودن به این معنی است، که نشان دهد، از دیگران برتر و متمایز است و

در گیرودار چنین توهم مذبوحانه با پرخاش، انتقام‌جویی، تحقیر و نفرت‌پرانی به تبلیغ برتربودن تبار خود پرداخته است/می‌پردازد. تبارگرایی به هر گونه‌ای که تبارز یابد، یک آفت اجتماعی است، که بیش‌تر از هر چیزی دیگر وحدت ملی یک کشور را صدمه می‌زند. در جوامع مدرن، که تجربه‌ی گذار از تبارگرایی را با خود دارد و روند ملت‌شدن را به درستی طی کرده است، هیچ‌گاهی با دست‌آوردهای ملی و افتخارات فردی انسان سرزمین‌اش، قومی-تباری برخورد نمی‌کند، بل که در بطن یک ملی‌گرایی واقعی به استقبال دست‌آوردها و افتخارات ملی شان می‌رود و با احساس تعلق خاطر به هویت مشترک، در سایه‌ی احساسات ملی، دست‌آوردها و افتخارات شان را جشن می‌گیرد. از این منظر اگر نگاه کنیم، در میابیم که تا هنوز در کشور ما، حتا احساسات ملی‌گرایانه‌ی واقعی شکل نه گرفته و اگر شکل گرفته هم، آبی، زود گذر، ناقص و کم‌رنگ بوده است.

هرچند بارها این اتفاق افتاده است، که در موردها و مناسب‌های خاص، مردم با احساس ملی‌گرایی، به جاده‌ها برآمده باشد، ولی در پشت هر احساس ملی‌گرایانه یک واقعیت تلخ وجود دارد، واقعیت که کام ملی‌گرایان واقعی را به شدت تلخ می‌کند، روی حرف این است، که انسان‌های این سرزمین به مسایل بزرگ ملی، به‌جای این‌که با نگاه معطوف به آینده، برخورد کند، و با یک آینده‌نگری به استقبال پدیده‌های اجتماعی برود، با یک‌نگاه نژادپرستانه و قومی به سراغ آن می‌رود و با دست‌آوردها و افتخارات ملی، تباری برخورد می‌نماید، در حالی که یک انسان ملی‌گرا، بیرون از بافت‌های سنتی قبیله، با احساس سرنوشت و هویت مشترک و تقویت وحدت ملی به مسئله‌های ملی نگاه می‌کند، نه این‌که

شاید معدود انسان‌های در این سر زمین زندگی کنند، که با عبور از ساختارهای سنتی قبیله، به ساختارها و روابط مدرن بیندیشند. تاریخ کشور گواه این مسئله است، که مردم افغانستان تا آن‌جا در کام تفکر قبیله و ساختارهای سنتی فرو رفته و گیر مانده است، که حتا در شرایط که می‌توانستند با تکیه بر اصول و اساسات دموکراسی به انسان و رأی انسان ارزش بدهد و با استفاده از سازوکارهای دموکراتیک به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بپردازد، برعکس با توسل‌جستن به دامن تبار و قبیله، تا آن‌جا در بربریت و توخس غرق شده، که ترجیح داده است به‌جای همراه شدن با هم‌فکران خود، در رکاب سلطه‌جویان و شارلاتان‌های سیاسی قبیله‌ی خود در آید و به جنگ هم‌فکران خود و آزاد اندیشان جامعه برود و به سلاخی و کشتار انسان تبار دیگر بپردازد.

مسئله‌های ملی را در بستر باورهای قبیله و تبار بیچند. شاید معدود انسان‌های در این سر زمین زندگی کنند، که با عبور از ساختارهای سنتی قبیله، به ساختارها و روابط مدرن بیندیشند. تاریخ کشور گواه این مسئله است، که مردم افغانستان تا آن‌جا در کام تفکر قبیله و ساختارهای سنتی فرو رفته و گیر مانده است، که حتا در شرایط که می‌توانستند با تکیه بر اصول و اساسات دموکراسی به انسان و رأی انسان ارزش بدهد و با استفاده از سازوکارهای دموکراتیک به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بپردازد، برعکس با توسل‌جستن به دامن تبار و قبیله، تا آن‌جا در بربریت و توخس غرق شده، که ترجیح داده است به‌جای همراه شدن با هم‌فکران خود، در رکاب سلطه‌جویان و شارلاتان‌های سیاسی قبیله‌ی خود در آید و به جنگ هم‌فکران خود و آزاد اندیشان جامعه برود و به سلاخی و کشتار انسان تبار دیگر بپردازد.

نوع مواجهه‌ی انسان جامعه‌ی ما با مسئله‌های ملی، در جریان سال‌های اخیر هم بر همین مدار بوده است. کافی است لحظه‌ی واکنش مردم و ملیت‌های کشور را در استقبال از افتخارات ملی مرور نماییم، که تا چه حد با این افتخارات، تباری و قبیله‌ی برخورد کرده‌اند. در آخرین مورد، چنین برخورد معمول اما ناشایسته‌ی مردم با دست‌آوردها و افتخارات ملی، بعد از معلوم شدن نتیجه‌ی کانکور سال جاری، نمایان شد. برخورد که بوی تبارگرایی می‌داد و گسست‌های عمیق و چندلایه‌ی قومی-تباری را در جامعه بر می‌تاباند. ساعات بعد از اعلام نتایج کانکور بود که بخشی از مردم با موجی از آفرین‌های طعنه‌آمیز و تبارمحور، اول‌نمرگی، اول‌نمره‌ی امتحان را با ربط دادن به قبیله و تبار ستایش کردند و یک بخش دیگر با عقده و انکار، در برابر آن واکنش نشان دادند، در این میان معدود کسانی دیده می‌شد، که به‌دور از تعلقات قومی-تباری به استعداد بهترین‌های کانکور آفرین بگویند. وقتی حتا واکنش مردم ما با رخ‌دادهای علمی، قبیله‌ی باشد، از چنین جامعه‌ی چگونه می‌توان انتظار ملی‌اندیشی داشت؟

بنابراین، تا زمانی که باور آمیخته با توهین به دیگران، باور غالب در جامعه باشد و مردم افغانستان از باورهای سنتی قبیله و تبار عبور نکنند، هیچ‌گاهی نمی‌تواند به ملت و دولت ملی مدرن برسد. اگر مردم افغانستان به دنبال گذار از این وضعیت است، باید نوع نگاه‌شان را نسبت به مسئله‌های که به سرنوشت جمعی ارتباط می‌گیرد، ملی سازد و از لاک قبیله و تبار بیرون شود.

نقد اجتماعی

کمبود آب، چالش جدی شهروندان کابل

غضنفر احمدی

روز یکشنبه ۸ اسد قرارداد نمبر اول آبرسانی شهر کابل از سوی اداره‌ی آبرسانی و کانالیزاسیون شهری افغانستان به ارزش مجموعی ۷۲ میلیون یورو به امضا رسید. این پروژه که توسط شرکت ممتازگروپ انجام خواهد شد از سوی بانک انکشافی آلمان، اداره‌ی انکشافی ایالات متحده و بانک انکشافی فرانسه حمایت مالی شده و در سه مرحله انجام خواهد شد. به گفته‌ی مسوولین، این پروژه یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های آبرسانی کشور به حساب می‌آید، که دسترسی حدود ده‌هزار خانواده را به آب آشامیدنی صحتی ممکن می‌سازد. این در حالی است که اکثر شهروندان کابل به آب آشامیدنی صحتی دسترسی نداشته و از آب‌های آلوده استفاده می‌کنند. هم‌چنان سطح آب‌های زیرزمینی کابل نیز به شدت کاهش یافته، کم‌آبی و آلوده‌بودن آب، زندگی باشندگان کابل را با چالش مواجه کرده است. از همین‌رو، جهت مقابله با این پدیده و صرفه‌جویی در مصرف آب جهت جلوگیری از بحران آب و عواقب ناگوار آن چند مسأله قابل یادآوری است.

یکم، صرفه‌جویی: همین اکنون شهرهای بزرگ به خصوص کابل با کم آبی شدید مواجه است، زیرا سطح آب‌های زیرزمینی پایین رفته و رگه‌های آب هر روز از بین می‌روند. عدم صرفه-جویی و اسراف آب منجر به اعماق چاه‌های آب گردیده و این در حالی است که مردم متوجه این مسأله نشده، هم‌چنان به حفر چاه‌ها و به مصرف بی‌رویه‌ی آب می‌پردازند. مسلمان شرایط زندگی افراد متفاوت است و راه‌کار صرفه‌جویی آب را هر کس در منازل خود می‌داند، تلاش کند که روش درست صرفه‌جویی و استفاده‌ی درست آب را پیدا کند. بدین‌جهت، در مصرف آب به اندازه‌ی صرفه‌جویی کنیم که در مصرف غذا، تیل، گاز، برق و سایر کالاها صرفه‌جویی می‌کنیم. اگر برای آب به صورت بالفعل هزینه نمی‌پردازیم، اما در صورتی ادامه‌ی این وضعیت در آینده نه چندان دور هزینه‌ی که از بابت آب پرداخت خواهیم نمود، بیشتر از سایر کالاها که مصرف می‌کنیم متقبل خواهیم شد و علی‌رغم آن تأثیرات ناگوار بر صحت و زندگی ما خواهد گذاشت. بر اساس تخمین‌های سازمان صحت جهانی حدود ۸۰ درصد مریضی‌های که گریبان گیر انسان است، ناشی از آب‌های آلوده و غیر بهداشتی می‌باشد. بنابراین، خانواده‌های عزیز می‌بایست در مصرف آب کوشا باشند که تا این مایه‌ی حیات اسراف نشود و آسانی که از درآمد و امکانات بیشتری برخوردارند و در مصرف بی‌رویه‌ی آب سهم بیشتری دارند باید بدانند که تجاوز به حقوق سایر مردم و نسل آینده‌ی خود می‌کنند.

دوم، ضرورت فرهنگ سازی: با رشد جمعیت و گسترش شهرنشینی مصارف آبی نیز افزایش می‌یابد. با آن‌که جمعیت شهرها به ویژه کابل از حد ظرفیت خود بالاتر و این رقم نیز مرتب در حال افزایش می‌باشد، ولی حکومت تا حال در امر خانه‌سازی، طرح و نقشه‌ی شهری و سیستم آبرسانی و کانالیزاسیون بسیار ناتوان بوده و تا هنوز نتوانسته گام‌های ابتدایی را در این راستا بردارد، که این وضعیت در مصرف و آلودگی آب نیز نقش عمده‌تری دارد. از همین رو، نهادها و مسوولین مربوط بایستی کمپاین عمومی برای جلوگیری از اسراف آب و خطرهای و چالش‌های که از این بابت متوجه مردم و کلان‌شهرها، به خصوص شهر کابل می‌شوند، راه اندازی نمایند. ضرورت است که در این زمینه فرهنگ‌سازی صورت بگیرد و به مردم بقبولانند که از مصرف بی‌رویه‌ی آب جلوگیری کنند. از سوی دیگر، این رسالت وجدانی و ایمانی هر شهروند است، که این موضوع را جدی بگیرند در غیر آن با بحران دیگری «بحران آب» مواجه خواهیم شد و تأثیرات این بحران بر روی ساختارهای جامعه و اقتصاد بار منفی گذاشته و خسارت جبران ناپذیری را به میان خواهد آورد. بنابراین، حکومت، مسوولین و رسانه‌ها برنامه‌های آگاهی‌بخشی راه‌اندازی نمایند و چالش طبیعی و انسانی که در اثر کمبود آب به وجود می‌آید متوجه مردم بسازند.

گپ مردم



برای شایسته‌سالاری به سیستم‌سازی نیاز است

امیر پناهیان

روز گذشته وزارت تحصیلات عالی کشور نتایج آزمون سراسری کانکور سال ۹۵-۹۶ را اعلام کردند. این آزمون، تا این دم یکی از شفاف‌ترین و بی‌نقص‌ترین آزمون‌های سراسری کانکور، در تاریخ برگزاری این آزمون در کشور بوده است. به این دلیل، که پیش از این، تمام آزمون‌های کانکور با شائبه‌ی تقلب همراه بود و به استعدادکشی و حقتلفی لجام‌گسیخته منتج می‌شد. اما آزمون سراسری کانکور ۹۵-۹۶ از این شائبه‌ی میرا است و هنوز هیچ شکایت جدی در برابر این آزمون درج نشده است.

بدون شک، شفافیت در آزمون سراسری کانکور ۹۵-۹۶، مدیون سیستمی است، که وزارت تحصیلات عالی به خاطر مدیریت بهتر این پروسه، آنرا ایجاد کرده است. به کمک این سیستم، هم آزمون سراسری کانکور با کم‌ترین نقص و ایراد برگزار شد و هم ضریب شفافیت آن بلند است. بنابراین، کسانی که امسال وارد دانشگاه‌ها و موسسات تحصیلات عالی و نیمه عالی می‌شوند، شایسته‌ترین‌ها و مستعدترین‌های فارغان صنف دوازده هستند. این دست‌آورد ضمن آن که مایه مباهات وزارت تحصیلات عالی است، می‌تواند الگویی باشد برای دولت در دیگر بخش‌ها.

آزمون، تفکیک میان شایسته‌ها و ناشایسته‌ها است. آزمون سراسری کانکور نیز تابع همین قاعده است. با آزمون سراسری کانکور، درس‌خوانده‌ها و درس‌ناخوانده‌ها از یکدیگر تفکیک و هر کدام براساس انتخاب و شایستگی شان در نهادهای تحصیلات عالی جذب می‌شوند. به هر میزانی که سیستم برگزاری این آزمون شفاف باشد، به همان میزان تفکیک درست میان این دو تیپ آدم‌ها صورت گرفته و از حقتلفی جلوگیری می‌شود. وزارت تحصیلات عالی در آزمون سراسری کانکور ۹۵-۹۶ نشان داد، سیستم‌سازی بهترین کار برای مدیریت شفاف پروسه‌های رقابتی است. این کار، به‌ویژه برای کشورهایی که از نابرابری‌ها و تعصبات قومی-فرقه‌ای رنج می‌برد، بهترین گزینه برای مدیریت پروسه‌های رقابتی است. با سیستم‌سازی، ضمن آن که از دست‌کاری در نتایج رقابتی آزاد جلوگیری می‌شود، از تفرقه‌ی سیاسی با محوریت قوم و فرقه که حاصل تقلب‌کاری است، نیز پیشگیری می‌شود.

شایستگی، جرم نیست. هم‌چنان نسبت خاصی میان شایستگی و قومیت فرد وجود ندارد. بنابراین، شایسته‌ها، همیشه باید در جای‌گاه بایسته‌ی شان قرار بگیرند. آن‌ها نباید به دلیل قومیت، زبان، مذهب و این که متعلق به کدام جغرافیا هستند، از جای‌گاه شان کنار زده شوند. سیستم‌سازی و گذاری تحلیل نتیجه به دست‌گاه کمپیوتر، بهترین راهکاری است که مانع کنار زدن شایسته‌ها از جای‌گاه بایسته شان می‌شود. در آزمون سراسری کانکور ۹۵-۹۶، ثابت شد اگر همه چیز تابع سیستم باشد و غرض سیاسی در کارها دخالت نتواند، نتایج کار، مطلوب، پسندیده و ایده‌آل است.

حکومت برای آن که بتواند اصل شایستگی را در تمام امور رعایت کند، باید از سهمیه‌بندی‌ها بگذرد و اداری امور را به دست شایسته‌ها بسپارد. این کار برای حکومتی که دم از شایسته‌سالاری می‌زند و از جانبی با اتهام عدم شایسته‌سالاری روبرو است، بسیار مهم و اثربخش است. اگر حکومت اراده دارد، شایسته‌ها به کار گماشته شوند، باید پروسه‌های ملی رقابتی را تابع سیستم سازد و از بروز تقلب و تخطی در این پروسه‌ها بپرهیزد. پیش‌رفت تمام کشورها محصول شفافیت در گزینش شایسته‌ها و تفکیک خدشه‌ناپذیر میان شایسته‌ها و ناشایسته‌ها است. بنابراین، برای تعالی و پیش‌رفت افغانستان نیز نیاز است، تا اصل شایسته‌سالاری نهادینه شود و برای تحقق این اصل سیستم‌سازی صورت گیرد. این کار ممکن است برای بعضی‌ها سنگین تمام شود، ولی برای نسل‌های آینده و جلوگیری از تداوم بی‌عدالتی و حقتلفی، یک کار ارزنده و بنیادی است.

بیخ سُست امنیت؛ افغانستان به کدام

سو روان است؟

شهرها و شاهراه‌ها را تأمین و تضمین کند یا خیر. با این اوصاف، بیخ امنیت، بیش از هر زمان دیگر سُست به نظر می‌رسد. حمایت بعضی از کشورهای منطقه از گروه‌های تروریستی و هم‌چنان چگونگی بازی قدرت‌های جهانی نیز روی امنیت در افغانستان تأثیر منفی گذاشته است. کُنشگران سیاسی داخلی هم هر روز طرح بازی تازه‌ای می‌ریزند و بر سر تقسیم قدرت با سران حکومت وحدت ملی اختلاف دارند. پروسه‌ی صلح که قبلاً با شکست روبه‌رو شده بود، نیز پیام امیدوارکننده‌ی ندارد. بنابراین، فشارها روی دوش حکومت وحدت ملی، که بخش عمده‌ی این فشارها ناشی از سوء مدیریت است، چندین برابر شده و راه غلبه بر چالش‌های امنیتی دشوارتر. اکنون بیم آن می‌رود، که گروه‌های مخالف مسلح دولت به تصرفات بیشتری نایل آیند و زمینه را برای اعلام حکومت موازی مساعدتر سازد. این بیم بیشتر زمانی برجسته به نظر می‌آید، که سران حکومت نمی‌توانند با رهبری و مدیریت درست نیروهای نظامی، از سقوط ولسوالی‌ها جلوگیری و به مطالبات سیاسی مردم نیز پاسخ منطقی بدهند. در شرایطی که فضای سیاسی ملتهب است و نیروهای نظامی بی‌انگیزه و در حال عقب‌نشینی، سقوط در کام هرج‌ومرج یک امر طبیعی به نظر می‌آید. ممکن است گروه‌های تروریستی نه‌توانند بر تمام قلمرو افغانستان چیره شوند، ولی پیش‌روی‌های مداوم آن‌ها و عقب‌نشینی مکرر نیروهای دولتی، می‌تواند زمینه را برای کنترل این گروه‌ها بر بخش‌های بیشتری از اراضی کشور مساعد سازد. هرگاه گروه‌های تروریستی بتوانند، ساحات تحت تصرف و نفوذ شان را به ۵۰ درصد اراضی کشور گسترش دهند، آن‌گاه مسلم است که حکومت موازی آن‌ها شکل عینی‌تری به خود گرفته و بنیادهای دولت بر سر اقتدار را متزلزل خواهد ساخت. این کابوسی است که فعلن روح و روان مردم را به شدت می‌آزارد و برای مهار آن به مسوولیت‌پذیری و اتخاذ تدابیر معقولانه نیاز است؛ امری که سران حکومت وحدت ملی نباید آن‌را نادیده بگیرند.

با روی کار آمدن حکومت وحدت ملی، اراضی تحت کنترل دولت کوچک‌تر شده و تلفات افراد ملکی و نظامی نیز افزایش یافته است. طبق اعلام این نهادها، دولت، تنها بالای ۶۰ درصد از مجموع اراضی کشور تسلط و یا نفوذ دارد؛ سایر ساحات اما در کنترل مخالفان مسلح دولت و یا زیر نفوذ آن‌ها است. این در حالی است که سرپرست دفتر سخنگوی ریاست جمهوری مدعی است، که وضعیت امنیتی امسال نسبت به سال گذشته بهتر است و گروه‌های تروریستی در جبهه‌های جنگ متحمل شکست شده‌اند. شاه حسین مرتضوی این مطلب را هفته‌ی گذشته در واکنش به حمله‌ی تروریستی طالبان در منطقه‌ی سرکاریز در غرب کابل، اعلام کرد. در این حمله، ۲۴ فرد ملکی کشته و ۴۲ فرد ملکی دیگر زخمی شدند.

اکنون که بیش از دو و نیم سال از عمر حکومت وحدت ملی گذشته است، رییس این حکومت اعتراف می‌کند، که تلاش او برای آغاز مذاکرات صلح با طالبان شکست خورده است. غنی به دنبال این اعتراف گفته است؛ استراتژی امنیتی حکومت زیر قیادت وی به زودی اعلام می‌شود. هنوز محتوا و ماهیت این استراتژی مشخص نیست. پیش از این، حکومت وحدت ملی، بدون استراتژی مدون امنیتی نظامی در جنگ با مخالفان مسلح خود به سر برده است.

حکومت وحدت ملی پس از آن اعلام می‌کند که استراتژی امنیتی تازه‌ای طرح و آماده‌ی اجرا ساخته است، که ناامنی دمار از روزگار مردم در آورده است. شاهراه‌ها ناامن است، شهرهای بزرگ هر چند روز یک بار آماج حملات انفجاری و انتحاری قرار می‌گیرد، کارنامه‌ی نیروهای امنیتی به شمول پولیس، پولیس محلی و نیروهای خیزش مردمی مخدوش است و جرایم جنایی نیز در اوج خود رسیده و دارایی مردم مصنوونیت ندارد. معلوم نیست تا زمان اعلام و اجرای استراتژی امنیتی حکومت، چه اتفاقات ناگوار دیگری به وقوع خواهد پیوست. اساسن هیچ معلوم نیست این استراتژی می‌تواند گره از مشکلات امنیتی باز و امنیت جانی و مالی مردم، تأسیسات عامه،

بیخ امنیت در حالی سُست معلوم می‌شود، که فضای سیاسی در سال جاری خورشیدی، ملتهب‌تر از سال‌های قبل به نظر می‌رسد. دست‌کم در یک ماه اخیر، سه جریان و ائتلاف جدید سیاسی تشکیل و نسبت به سیاست حکومت وحدت ملی اعلام نارضایتی کرده‌اند. هم‌زمان با این، گروه‌های مخالف مسلح دولت نیز به جنگ‌اش علیه نیروها و تأسیسات دولتی شدت بخشیده است. افزایش ناامنی‌ها در شرایطی که بسترهای اجتماعی و سیاسی، گرفتار آفت‌های فراوان است، هشدار از یک آینده‌ی سیاه برای دولت و ملت می‌دهد. دولت اما نه در عرصه‌ی امنیت و نه هم در عرصه‌ی سیاست، طرحی برای غلبه بر این چالش‌ها و بازگشت امید در دل مردم دارد. با این وصف، واقعیت این روزها این است، که مردم نسبت به آینده به شدت نگران اند و از سیاست‌های سران حکومت بسیار ناراضی.

هفته‌ی گذشته، سه ولسوالی در ولایت‌های تخار، غور و پکتیا به دست طالبان افتاد. هم‌چنان اعضای این گروه در حمله‌ای تهاجمی به یک کمپ اردوی ملی در ولسوالی خاکریز قندهار، ۲۳ سرباز اردوی ملی را کشتند و ۱۳ سرباز دیگر را زخمی کردند. طبق گزارش‌ها، ۳۰ سرباز نیز در این حمله توسط طالبان اسیر شده‌اند. به همین شکل، در دوم ماه اسد، حدود ۱۰۰ نفر از نیروهای خیزش مردمی در ولایت فاریاب، همراه با سلاح شان، به طالبان تسلیم شدند. در کنار این اتفاقات ناگوار، حملات طالبان به مواضع نیروها و تأسیسات دولتی در ولایت‌های بدخشان، جوزجان، کندز، تخار، سرپل، غزنی، هلمند، هرات، فراه و نیمروز کماکان ادامه داشت/دارد. شاهراه کندز-تخار نیز هفته‌ی گذشته مسدود بود و مسافران و موترهای باربری اجازه‌ی تردد نداشتند.

پیش از این نهادهای ناظر بین‌المللی اعلام کردند؛

اکنون که بیش از دو و نیم سال از عمر حکومت وحدت ملی گذشته است، رییس این حکومت اعتراف می‌کند، که تلاش او برای آغاز

مذاکرات صلح با طالبان شکست خورده است. غنی به دنبال این اعتراف گفته است؛ استراتژی امنیتی حکومت زیر قیادت وی به زودی

اعلام می‌شود. هنوز محتوا و ماهیت این استراتژی مشخص نیست. پیش از این، حکومت وحدت ملی، بدون استراتژی مدون

امنیتی نظامی در جنگ با مخالفان مسلح خود به سر برده است.

حکومت وحدت ملی پس از آن اعلام می‌کند که استراتژی امنیتی تازه‌ای طرح و آماده‌ی اجرا ساخته است، که ناامنی دمار از روزگار مردم

در آورده است. شاهراه‌ها ناامن است، شهرهای بزرگ هر چند روز یک بار آماج حملات انفجاری و انتحاری قرار می‌گیرد، کارنامه‌ی

نیروهای امنیتی به شمول پولیس، پولیس محلی و نیروهای خیزش مردمی مخدوش است و جرایم جنایی نیز در اوج خود رسیده و

دارایی مردم مصنوونیت ندارد.

تحولاتِ اخیر؛ هشداری از احتمالِ...

در این بازی، که وی برای حذف خود سیاست می‌کرد. این

سیاست سبب شد، تا کودتای ۷ثور زمینه یابد. چپِ کودتاچی، در اعمالِ جنایت‌کارانه‌اش بنیادگرایی افراطی را، ابزار سیاستِ مخالفان ساخته و ناسیونالیزم ارتجاعی و سیاه‌نامِ افغانی را گسترش داده و مردم افغانستان را برای قریب به نیم قرن در چنگ آن گروگان ساخت.

تطبیقِ احکام منسوب به شریعتِ دینی، که با قساوت و بی‌رحمی تمام توسط راست افراطی به راه انداخته شد، راست میانه‌رو را در کنار لیبرال‌های مزدور غرب قرار داده و حاکمیت‌های پس از بُن اول را زمینه‌ی سیاسی و ریشه‌ی اجتماعی داد.

این نهالِ وارداتی، که ریشه‌ی آن با این آب و خاک، خود را بیگانه احساس می‌نماید، در تقلاّی تمامیت‌خواهی قدرت، آن چنان عجولانه قدم بر می‌دارد، که در نهایت در نفسِ خود، ضد خود را تولید می‌کند.

وضعیت کنونی نشان می‌دهد، که در فضای بی‌برنامگی عمومی، که نه منابع حمایتی بیرونی از فرط درماندگی راه‌کار استراتژیک‌اش را برنامه ریزی می‌تواند و نه حاکمیتِ زاده‌ی تقلب و وابسته به منابعی بیرونی توان برنامه‌ریزی کلان را در وجودش می‌بیند، اوضاع بیشتر به اواخر دهه‌ی «۱۳۴۰ه.ش» می‌ماند، که چپِ مزدور، در رویا رویی با راستِ وابسته، هم در بیرون نظام و هم در درون نظام از شورای امنیت تا جبهاتِ جنگ، علیه مخالفان و اداراتِ دولتی، در یک منازعه‌ی سیاسی تباه‌کننده باهم روبه‌رو

رنج انسان روستایی

در اروپا زبان‌بار گردد. هیچ شک وجود ندارد، که نفوذ این نیروهای خشونت‌آفرین، که پایگاه اجتماعی‌اش در روستاهای افغانستان ریشه دوانیده، درون سیستم امنیتی کشورهای دخیل در منطقه و یا جهان نفوذ نموده و به فاجعه‌ی جنگ‌های خیابانی در سرتاسر دنیا و یا به فجایع زبان‌بارتر از آن کشیده شود.

حکومتِ افغانستان، که فاقد هر نوع اعتبار مشروع سیاسی است، با فساد که در درون آن وجود دارد، توسعه‌ی قلمرو آن معنای جز توسعه‌ی فساد، اخاذی و بی‌قانونی چیز دیگری نیست. انتظار که شهروندان کشور از توسعه‌ی قلمرو حکومت، درون اراضی مخالفان داشته از مدت‌ها به این سو به یأس و ناامیدی مبدل شده است. حکومت که در چنگالِ اختاپوی شبکه‌ی معاملات و امتیازگیران سیاسی گروگان است، پیامی جز دزدی، غارت، چپاول، قاچاق، تبعیض و بی‌عدالتی برای روستاییان ندارند. صاحبان این پیام، که در نگاه انسان روستایی دشمن تلقی می‌شوند، مخالفت با آن، هم وجیهه‌ی دینی و هم دفاع مشروع از حقوق شان معنی می‌دهند، اعمال حکومت، که هیچ نوع توجیه برای برائت از آن جستجو نمی‌شود، انسان روستایی را به شکل جبری و طبیعی در دام مخالفان می‌اندازد. مخالفان، که در جریانِ چهل سال اخیر بیشتر از سازمان‌های وابسته به حکومت با روستاییان تماس داشته، این امر را به اثبات رسانده اند، که نابودی آن‌ها و آن هم با این سازمان سیاسی فاسد و بی‌کاره‌ی حکومتی به آسانی و به زودی ممکن نیست.

از آن جای که حکومتِ آلوده با فساد و تبعیض، پایگاه اجتماعی‌اش را در روستاها، روی همان لایه‌های اجتماعی مغرض و توطئه‌گر تهداب گذاری می‌نماید، اقشار و طبقاتِ محروم روستاییان، علاوه بر فشار شبکه‌ی

گردیده، که احتمال بازی بزرگِ دیگری را یقینی می‌سازد.

احتمال یقینی شدن این بازی، به‌ویژه پس از آن‌که روز جمعه، ششم اسد، بقایای حزبِ دموکراتیک خلقِ افغانستان، که پس از چندین بار پوست ریزی به حزبِ وطن تغییر نام داده و فعالیت‌هایش را دوباره آغاز کرد، جدی‌تر گرفته است. این همایش، که با تهدیدِ ضمیر کابِل‌وف، نماینده‌ی رسمی پوتین در مورد گسترشِ داعش در شمالِ کشور همراه است، یقینین اوضاع را آشفته‌تر از حال خواهد ساخت. این حزب که آدرس حمایتی آن آشکار و مشهود است، بدون تردید، با آگاهی از نقش سیاسی‌اش به گونه‌ی جدی در این بازی شرکت می‌نماید.

حمایه‌ی این جریانِ شناخته شده از حکومتِ وحدت ملی به حمایه‌ی آن از حکومتِ داوود، و پس از آن از حکومتِ طالبان مشابه بوده و این روند در بسترِ حمایه از نظامِ حاکم، زمینه‌ی نفوذ اش را در درونِ نظام گسترش داده و در جهتِ دست‌رسی به اهدافِ جیوپولیتیک حامی بیرونی‌اش کار خواهد کرد. در این صورت، حامیان بیرونی نظامِ بیمار کنونی، واکنش نشان داده و علاوه بر حکومتِ حامی‌اش در کابل نیروها و گروه‌های سیاسی و قومی را بار دیگر محکم‌تر در آغوش گرفته و در جنگِ نیابتی به تمویل و اکمال بیشتر آنان خواهد پرداخت. این وضعیت آغاز دایره‌ی تراژیدی دیگری است، که مردم افغانستان، آماج آن بوده و هزینه‌ی سنگینی را این مردم خواهد پرداخت.

مافیایی تروریزم که بنام دیانت از آنان باج خواهی می‌کنند، ناگزیر به پرداختِ هزینه‌ی مادی و انسانی به آن ساختارهای آلوده با فساد هم بوده و از چندین جهت زیر انواع و اقسام اجحاف و ستم سیاسی، طبقاتی و اجتماعی قرار دارند.

متنفذین توطئه‌گر روستایی، که با تجاربِ غنی تاریخی در شیوه‌ی کارِ زندگی در مناسباتِ پیچیده‌ی اجتماعات روستایی آگاهی دارند، و یا به شیوه‌ی بهره‌کشی از روستاییان آشنایی کامل دارند، از هر طروق ممکن می‌کوشند، تا با برنامه ریزی انواع مختلف دسایس پیدا و پنهان، روستاییان فلاکت زده و محروم را در بخش‌های مختلف در خدمت گیرند. در این وضعیت روستاییان ناگزیر اند برای دفاع از منافع این ساختارهای شیطانی در میدان‌های جنگ خون دهند و در عرصه‌ی کار و زحمت، عرقِ جبین و ابله‌ی دستانش را به پای این دسته‌های زالو صفت بنام‌های دیگر بریزند.

از آن رو روستاییان بی‌پناه ناچار گردیده اند، تا با این اختاپوی هزار دست و پا در یک نوع آمیزش کراهت‌آور قرار داشته باشند. این گونه بی‌پناهی و در ماندگی در زندگی انسان روستایی ساکن در این سرزمین کم‌تر پیشینه دارد. یک طرف اهریمن فاسد حکومتی و هم‌کاران محلی‌اش که با توسعه‌ی فساد، تبعیض و بی‌عدالتی، بدون کوچک‌ترین ترحم، چشم به پوست و استخوان آن‌ها دوخته و در سوی دیگر دیو تروریزم، که بنام جزیه، باج، خراج، صدقات، عُشر، زکات و ده‌ها بهانه‌ی دیگر، هم مال آنان را می‌گیرد و هم کوچک‌ترین ترحمی به زندگی نکبت‌بار روستایی شان ندارد. این رنج ناشی از دردِی ست، که به این زودی‌ها راه چاره‌ی برای آن جستجو نمی‌شود.

برگی از تاریخ

شمه‌ای از هزاران قساوتِ یک

شکنجه‌گرِ حزب وطن

"مامورین رفتند. اتاقِ وسیع ماند و اسدالله سروری و من...

اسدالله سروری مشت‌اش را پس برده و چنان بینی و دهنم را کوبید، که به اصطلاح ستاره‌ها در روز روشن در نظرم مجسم گردید. بعد از آن اسدالله سروری مانند رهنمایی که به عجله و قبل از رسیدن کمکی دار و ندار شخصی را به یغما ببرد، به جانم افتاد، اولن ساعت سیکو، قلم و دیگر وسایل ام را گرفت، وقتی چشم‌اش به پول نقد در داخل بکس جیبی‌ام افتاد، بانک سر

داد، که ریسمان بیاورید دست و پایش را ببندید.

نمی‌دانم مفکوره‌ی ریسمان قبلن نزدش وجود داشت و یا این‌که دیدن پول نقد، آن‌هم به اندازه‌ی نسبتن کافی «زیرا بر حسبِ تصادف پولِ محصول تلفن، برق و کرایه‌ی آپارتمان را که جمعن مبلغ جاندارمی می‌شد با خود برداشته بودم» سبب شد تا اسدالله سروری خریداری ریسمان را برای برآوردن پولِ نقد از جیب من و در آوردن آن در جیب خودش بهانه سازد. مبلغ ناچیزی را برای خرید ریسمان پرداخت و بقیه را در جیب گذاشت. قران پاک را که در پوشِ طلای نقش‌کاری شده قرار داده شده بود، با زنجیرِ طلای آن، که همیشه با خود داشتم از بکس جیبی‌ام گرفته و تصاحب نمود...

از همه‌ی آن‌چه داشتم فقط یک انگشترِ فیروزه، که اسدالله سروری به آن متوجه نشد، دیگر هیچ‌چیزی برایم باقی نگذاشت، به شمول قوطی پر از سگرت، و سگرت لایترِ قیمتی. که آن‌هم توسط یک دوست بسیار صمیمی‌ام برایم تحفه داده شده بود. اگر مطمئن باشم که در دورانِ حیات من، چشمِ اسدالله سروری به این سطور خواهد افتاد، از وی تقاضا خواهم کرد تا همه‌ی آن‌چه از من استملاک نموده است، در بدل قیمت برایم مسترد نماید...

با یک پارچه ریسمان پاهایم و با پارچه‌ی دیگر دست‌هایم را با یک جهان درشتی و خشونت بست. در اثنایی که دست‌ها و پاهایم را می‌بست، صدای خرخر مانندی از وی به گوش می‌رسید، که اگر انسان متوجه صورت و نگاه‌هایش نمی‌شد، بیشتر شباهت به غرَش حیوانی داشت، که به جانِ شکارش افتاده باشد...

اسدالله سروری ایستاده و تند به من می‌نگریست، به یک‌بارگی خم شده و از دو پایم گرفت و به شدت مرا از کوچ به پایین کشانید. با دست‌های بسته نتوانستم از شدتِ تصادم وجودم با سنگ‌فرشِ اتاق جلوگیری کنم و در نتیجه فقره‌ی از ستون فقرات‌ام شدیدن صدمه دید. اسد الله سروری بانگ بر آورد که تلفن را بیاورید. از این تقاضای وی متعجب شدم زیرا تلفنی روی میزِ کار قرار داشت، او می‌توانیست از آن استفاده نماید...

اسدالله سروری چون شُتری به زمین زانو زد تا سیم‌هایی، به گفته خودش، تلفن را در پاهای من ببندد. من که اولین باری بود که چنین وسایلی را می‌دیدم غافل از آن‌که اسدالله سروری با این تلفن چه شکنجه و عذابی را بر من تحمیل می‌نماید، با بی‌اعتنائی ناظرِ آمادگی و ترتیبات وی بودم. اسدالله سروری که خشم و غضب‌اش لحظه به لحظه بیشتر می‌شد، چون خرس‌های وحشی حمله نموده و با دو چنگالش گلویم را گرفت و با دو شصت‌اش، بر روی مجرای تنفس، طوری به فشردن پرداخت که تنفس‌ام تدریجن مشکل و مشکل‌تر گردد. او با این کارش تلخیِ عذابِ جان‌کندن را به من می‌چشانید. من با دست و پای بسته به روی زمین افتاده و اسدالله سروری به روی سینه‌ام نشسته بی‌رحمانه به فشردنِ گلویم می‌پرداخت، به مرور زمانی‌که او به فشردنِ گلویم ادامه می‌داد، فضای اتاق در نظرم تاریک و تاریک‌تر و چهره‌ای اسدالله سروری مغشوش و مغشوش‌تر و بیشتر از پیش هولناک‌تر می‌گشت."

منبع: فرار از کامِ مرگ، دوکتور محمد عثمان هاشمی، چاپِ دوم، انتشاراتِ دانشگاه، صص ۱۱۴–۱۲۰

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم

آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

مدیر مسئول
عبدالخالق آزاد
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸
سر‌دبیر
اسحق‌علی احساس
ایمیل: sadaaym@gmail.com
زیر نظر شورای نویسندگان

سال چهارم، یکشنبه، ۸ اسد ۱۳۹۶ هجری خورشیدی، ۳۰ جولای ۲۰۱۷

شماره‌ی ۱۴۲

سرگردانی نسل جدید در درون ساختار کهنه و سنتی افغانی



سمت و سوی سیاسی می‌دهند.

ساختار اجتماعات بشری، چگونگی توپوگرافی جغرافیایی، پیوندهای فرهنگی با کشورهای منطقه و بسا موضوعات پیچیده‌ی شناخته و یا ناشناخته سوزه‌های اند، که برای تحقیق، تطمیع و تهدید این جماعات مورد استعمال داشته و به گونه‌ی موسمی مطابق نیاز از آن بهره برداری شده است.

این ساختارهای متحجر و توطئه‌گر، که تا کنون بنا به علل مختلف، اداره‌ی نظم اجتماعی را به دست دارند، در اختلال رشد طبیعی این جوامع نقش داشته و مسبب تمام ناسامانی‌ها و از جمله عامل عقب‌ماندگی از کاروان جوامع در حال اعتلای بشری شده است. گذشته از انواع موارد اختلاف، که این ساختارها، درون هم و یا با مردم شان دارند، یکی از نفرت‌انگیزترین خصلت‌های ساختارهای بیگانه‌پرور افغانی حسادت و رقابت منفی و مفرضانه با همدیگر است. حسادت و رقابت موجود، که توسط کارشناسان امور مردم شناسی و کانال‌های متعدد استخباراتی و جامعه‌شناسان بیگانه به گونه‌ی ابزاری بهره برداری سیاسی می‌شود، یکی از اسباب جدی بی‌ثباتی در این کشور به حساب می‌آید.

این احساس منفی و ضد بشری زمانی که رنگ و روی سیاسی گرفته و منابع حمایتی از بیرون آن را حمایت می‌نماید، به خشونت و جنایت تبدیل گردیده و مصایب رقت‌انگیز و تراژدی‌گر را سبب شده است. توجیه حسادت در عرصه‌ی سیاسی، بدتر از توجیهات دیگر، زیان بار بوده و خطرناک‌تر از هر ابزار دیگر در ساحه‌ی اختلال نظم اجتماعی و تولید نفاق، کار برد داشته است. ساختارهای قدرت‌مند جوامع افغانی، در بسیاری موارد، مصاب به مرض حسادت بوده حسادت را پروریده و به شکل موروثی آن‌را انتقال داده و از آن به مثابه‌ی یک سرمایه بهره و سود گرفته است.

بدترین ویژگی این ساختارها دشمنی با ترقی و تحول است، تحول و ترقی در نگاه این ساختارها مرگ پنداشته می‌شود. مبارزه برای سرکوب حرکت ترقی‌خواهانه و برنامه‌های تحول‌آفرین، در بینش این لایه‌ی اجتماعی گویا یک فرضیه‌ای دینی به حساب آمده و آن‌را مستوجب ثواب و اجر اخروی قلم‌داد می‌کنند، از آن‌رو اجتماعات انسانی ساکن در این جغرافیای شقاوت و بی‌رحمی در اوایل قرن «۲۱م» کماکان همانند قرن «۱۹ و ۲۰م» در آتش منازعات درون ساختاری می‌سوزند.

ادامه دارد...

از ساختارهای حاکم اما مخالف وضع موجود، دامن زده شده و مخالفت غرض تأمین منافع که اساس منازعه درون ساختاری است، به منازعه میان بیگانه و مردم کشیده می‌شود. بی‌ثباتی مستمر در این کشور نیز از آن‌جا آغاز می‌گردد، بزرگ‌ترین هنر ساختارهای نیرومند افغانی تحمیق مردم است، در حالی که درخشان‌ترین هنر بیگانه‌گان چگونگی تطمیع ساختارهای قدرت‌مند و یا به گفته‌ی انگلیس‌ها در قرن «۱۹م» تطمیع خوک‌های افغانی است.

خوک‌های افغانی در ارائه‌ی خدمات برای بیگانه و یا مهمان نوازی بیگانه‌گان از شهرت و نام و آوازه‌ی خوب برخوردار است. بیگانه‌پروران افغانی شبکه‌ی قدرت‌مندی را تشکیل می‌دهد، که همانند خانه‌ی عنکبوت، در تمام ساحات این کشور روی پایه‌های اجتماعی‌اش تار تنیده است. این تار که در بالا به تار عنکبوت تشبیه گردید، تار عنکبوتی نیست، این تار زنجیر فولادی قرص و محکم است، که در سرتاسر این جغرافیای خشونت‌پرور دست و پای همه‌ی ساکنان این سرزمین توسط آن بسته شده است.

ساختارهای قدرت‌مند افغانی، که در رهبری و مدیریت اجتماعات هم‌خون و هم‌کیش شان تجربه‌ی دیر پای دارند، هر کدام بر مبنای پیوند به ساختارهای مربوط شان، این اجتماعات را سمت و سو می‌دهند. هویت‌های مربوط اجتماعات انسانی این جغرافیا بهترین سوزه و ابزار برای جهت‌دهی افکار و رویای این اجتماعات است. ساختارهای مذهبی بر مبنای منافع خصوصی شان، بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی را به یک نوع، ساختارهای سنتی در دفاع از منافع شان به شکل دیگر و ساختارهای فرهنگی و امثال آن هر کدام به گونه‌ی مشابه غرض استتار منافع شان این جماعات انسانی را مطابق تمایلات پنهان شان

خود بیگانه‌پرستان افغانی بیگانه است، بیگانه‌پرستان افغانی جز بیگانه‌ستیزی افغانی تنها نیروی که هزینه‌ی سنگین پرداخته، مردم بوده است. مردم افغانستان که برای استقلال، آزادی و تأمین عدالت هزینه‌ی گزاف پرداخته، بار بار در دام توطئه‌ی ساختارهای حاکم گیر مانده و به گونه‌ی ابزاری غرض تأمین منافع آن ساختارها مورد بهره برداری قرار گرفته است. بیگانه‌ستیزان افغانی پس از تأمین منافع شان توسط بیگانه‌گان، از مردم‌اش بریده و به بیگانه میان رهبران ساختارها و مردم ایجاد می‌نماید، بار دیگر توسط بخش موجود، دامن زده شده و مخالفت غرض تأمین منافع که اساس منازعه درون ساختاری است، به منازعه میان بیگانه و مردم کشیده می‌شود. بی‌ثباتی مستمر در این کشور نیز از آن‌جا آغاز می‌گردد، بزرگ‌ترین هنر ساختارهای نیرومند افغانی تحمیق مردم است، در حالی که درخشان‌ترین هنر بیگانه‌گان چگونگی تطمیع ساختارهای قدرت‌مند و یا به گفته‌ی انگلیس‌ها در قرن «۱۹م» تطمیع خوک‌های افغانی است.

توغل

بسیاری از نخبه‌گان جامعه‌شناسی، ادعا می‌کنند، که بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌هراسی بخشی از فرهنگ کهن و سنتی مردم افغانستان است. اما به گمان این قلم کلید بیگانه‌ستیزی و یا بیگانه‌پروری در دست مدیران توانای ساختارهای اجتماعی این کشور قرار داشته و این ساختارها است، که بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌هراسی را تولید و آن را توسعه داده و یا به عکس آن مبدل می‌نمایند.

تا جای‌که به پیشینه‌ی تاریخی موضوع و پیوند آن در این روزها به مشاهده می‌رسد، معیار بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌پروری رهبران ساختارهای قدرت‌مند سنتی در جامعه‌ی افغانی مربوط به حفظ و یا از دست دادن منافع شان است. هرگاه منافع شان ایجاب نماید، بهترین بیگانه‌پروران بوده و در غیر آن بدترین نوع قهرمان بیگانه‌ستیزی اند.

گذشته نشان می‌دهد، که بیگانه‌ستیزان افغانی پس از تأمین منافع شان از سوی بیگانه‌گان به بهترین بیگانه‌پروران مبدل شده است. تاریخ معاصر این کشور، تاریخ قهرمانان بیگانه‌پروری در منطقه است. اکثریت قاطع این قهرمانان برای مدت اندک در چهره‌ی بیگانه‌ستیزی وارد میدان سیاست گردیده و اما به زودی پس از تأمین منافع به بهترین بیگانه‌پرور تبدیل شده است. اساس بیگانه‌پروران افغانی برای دست‌رسی به قدرت، امتیاز و معاملات پیدا و پنهان، بیش‌تر از همه چیز به بیگانه‌پروری ایمان و باور دارند. در عمق باور بیگانه‌پروران افغانی این اعتقاد که بدون حمایت بیگانه‌ها دست‌رسی به قدرت، ثروت، امتیاز و پیروزی ناممکن است، در گفتار و کردار هر یک از رهبران ساختارهای مذهبی، سیاسی و اجتماعی این کشور به آسانی قابل رویت است. دل‌بستگی بسیاری از رهبران ساختارهای اجتماعی به بیگانه‌پروری تا سرحدی به مشاهده می‌رسد، که آن‌را می‌توان به یک نوع ایمان و یا بیگانه‌پرستی تشبیه کرد.

خود بیگانه‌پرستان افغانی بیگانه است، بیگانه‌پرستان افغانی جز بیگانه، خود خودی ندارد. در بیگانه‌ستیزی افغانی تنها نیروی که هزینه‌ی سنگین پرداخته، مردم بوده است. مردم افغانستان که برای استقلال، آزادی و تأمین عدالت هزینه‌ی گزاف پرداخته، بار بار در دام توطئه‌ی ساختارهای حاکم گیر مانده و به گونه‌ی ابزاری غرض تأمین منافع آن ساختارها مورد بهره برداری قرار گرفته است. بیگانه‌ستیزان افغانی پس از تأمین منافع شان توسط بیگانه‌گان، از مردم‌اش بریده و به بیگانه در بست تسلیم می‌شوند، این تسلیمی که شکاف عمیق میان رهبران ساختارها و مردم ایجاد می‌نماید، بار دیگر توسط بخش

نقد اجتماعی

عقل کل‌های که بیشتر حرف می‌زنند و کم‌تر فکر می‌کنند

احساس

رابرت میشل جامعه‌شناس قرن بیست معتقد بود افرادی که به زعم خودشان مصلحین و ارشادگران جامعه اند و فکر می‌کنند آن‌ها عامل اصلی تشکیل نهضت‌های شکل‌دهنده‌ی رفتارهای پسندیده‌ی اجتماعی اند یا به نوعی وانمود می‌کنند، که آن‌ها محافظان دین و اخلاق در جامعه است، در واقع آن طیف منزوی جامعه اند، که درگیر یک نمایش ساختگی است؛ تا نشان دهد آن‌ها موثرترین و فعال‌ترین نیروی اجتماعی است. میشل این بازی فریبنده در چنین افراد را ناشی از عدم کفایت آنان در درک خصلت عقلانیت در افکار عمومی می‌دانست. از ملاحظه‌ی فوق بر می‌آید، آن عده از افراد که در جامعه‌ی ما چنین نقش به خود داده است و حکم بطلان یک رفتار اجتماعی را با اعتماد به نفس تمام امضا می‌کنند، مصداق همین حرف میشل است. این طیف دُچار یک خودشفتگی دیوانه‌کننده است، که تمام خیر و برکت در جامعه را در فکر تنگ و بسته‌ی خود شان می‌بینند. از طرف دیگر هر زمانی که این طیف به بهانه‌های مختلف اکت ارسطویی در می‌آورند، یا از جای‌گاه صادرکننده‌ی اخلاق، چرند می‌بافند و یا رفتارهای افراد جامعه را به پسندیده و ناپسندیده تقسیم می‌کنند؛ در واقع به وضوح نشان می‌دهد که این مجموعه آدم‌ها در همان حال که نسبت به حال و واقعیت‌های اجتماعی خودشان را بدبین نشان می‌دهند و فکر می‌کنند همه در اشتباه است مگر خود آن‌ها، در عین زمان نسبت به نتیجه‌ی کارشان خوش‌بینی رویایی دارند و به درستی فکر شان اطمینان لایتناهی .

مسئله این است که جامعه‌ی ما منتقد به مفهوم واقعی کلمه کم دارد، ولی افراد که خود شان فکر می‌کنند منتقد و عقل کل اند، در جامعه زیاد است. چنین افراد که غرق در یک ناتوانی در هضم خصلت اجتماعی انسان است، غالب نوعی هاله‌ی تقدس به خود می‌دهد، این تقدس‌انگاری بر رفتار اجتماعی افراد، متحجرانه‌ترین باور ممکن بوده می‌تواند، باور که با نوع تفکر گروه‌های متحجر و افراطی دینی هیچ‌گونه تفاوتی ندارد. به این دلیل که در چنین یک تفکری همه‌چیز و همه‌کس در جامعه باید بر مبنای سلیقه و نوع تفکر یک شخص عیار گردد، اگر نه مخلل جامعه است. در حالی که در یک جامعه‌ی پویا و متکثیر، هیچ‌گاهی باور و عمل‌کرد درست و نادرست، در یک جو عوام‌فریبانه و لجاجانه معنی و مفهوم پیدا نمی‌کند. جدایی از یک جامعه‌ی پویا و متکثیر، حتا وقتی کسی یا فردی به تنهای خود ادعایی روشنفکری دارد، هیچ‌گاهی با مقدس‌سازی رفتار و تفکر خود رفتار دیگران را اشتباه جلوه نمی‌دهد. اساس یک تفکر انسانی هیچ‌گاهی نیاز به یک حامی مقدس ندارد، زیرا قداست‌سازی زمانی شروع می‌شود، که یک تفکر غیر انسانی، انسانی جلوه داده شود، یا یک رفتار اخلاقی را به عمد غیر اخلاقی بگوید. از سوی دیگر خود پسندی بی‌حد و حصر چنین افراد، یادآور این مسئله است؛ که در عصر کثرت‌گرایی، آدم‌هایی هم وجود دارند که طول و عرض ذهن شان هنوز از مقدس‌سازی‌ها فراتر نه رفته است. در این میان چیزی که مسلم و واضح است، این است که متأسفانه چنین خودخواهی مفرط در کُش‌های اجتماعی بسیاری از افراد جامعه دیده می‌شود، شاید به همین خاطر است، که انسانی‌ترین رفتارها در جامعه‌ی ما فتوای کفری دریافت می‌کند و درست‌ترین عمل‌کردها برچسب نادرستی می‌خورد. به همین خاطر است، که ما هنوز مرز میان عقل و منطق کور و کر بنام "غیرت افغانی" و "اخلاق" را مشخص نه کرده‌ایم. البته این حرف به معنی آن نیست که ما از تقدس‌دین رفتارها و عمل‌کردها امتناع ورزیم، بل که به این معنی است که نقد باید روش‌مند شود و منتقد هم با ذهن پُر به سراغ پدیده‌های اجتماعی برود.